



۲۰۱۵/۰۴/۱۵

محمد ولی آریا

یک توضیح، نه یک پاسخ صحبتی پیرامون، سوسیالیزم، وجه مشترک بین نظریات محمد هاشم میوندوال و سردار محمد داؤد

از مدت هاست که بحث هایی در مورد شهادت محمد هاشم میوندوال و عاملان مستقیم و غیر مستقیم آن در سایت های وزین انترنتی، توسط آگاهان مسایل افغانستان جریان دارد که بیانگر یک واقعیت است، و آن اینکه اوضاع نابسامان اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و سرسام روانی در افغانستان، موجد یک حسرت عمیق اجتماعی در میان قشر مطلع و درد مند افغانستان شده است. از آنجایی که انسداد این سیلاب ویرانگر که کشور و ملت افغانستان را به سوی یک پرتگاه مهیب می راند، از حوصله فزینی و تصور ذهنی روشنفکران و تحول طلبان فرا می رود، همان است که از یک سو در حسرت گنجینه های از دست رفته مادی و معنوی متأثر و متأسف هستند و از سویی می خواهند رسالت خویش را در تجلیل از آن ارزندگی ها ایفاء کنند. که باید گفت، با آنکه این تلاش ها در خور ستایش است اما برای استوار مردان و زنان آگاه و خردمند نمی تواند سند تیرنه نهایی باشد، زیرا رسالت آنها عمیق تر از آن است که صرف خشنود و یا غمناک از برد و باخت های گذشته باشند.

خردمندانترین راه برخورد با مسائل آن است که بانیست دستاورد ها و از دست رفته ها را عمیقاً حلای کنیم، حقایق را از اباطیل در پرتو عقل و منطق تفکیک نماییم، و مسائلی را که به سرنوشت یک ملت و یا یک کتله عظیم انسانی ارتباط دارد نباید بر مبنای احساسات و علایق فردی خویش سبک و سنگین نماییم، بلکه آنها را باید بر معیارهای اصولی منافع یک جامعه انسانی ارزیابی کنیم. و باز این رسالت در همین جا خاتمه نمی یابد، بلکه باید این برداشت ها را در عمل گذاشت، آنچه را خوب است، باید عملاً تعمیم داد و انکشاف بخشید و با آن یاری کرد، تا بتواند بهبودی و بهروزی انسانی به بار آورد، و آنچه را بد است، باید جلو رشد آنرا گرفت و در برابر آن با شهامت به پا ایستاد و نقش انسانی و ایمانی خود را ایفا کرد.

با انهماک به تذکار بالا، ما صحبت مختصری خواهیم داشت پیرامون بحثی که محترم داکتر عبدالله کاظم در تشخیص وجوه مشترک در افکار میوندوال و سردار داؤد در سایت وزین افغان جرمن آنلاين مطرح کرده اند. باید متذکر گردیم که اگرچه، چنین مقایسه ای، چندان موجه جلوه نمی کند، اما خویشتن را مکلف می دانیم تا از محترم داکتر کاظم ابراز امتنان کنیم که بر خلاف سیر معمول بررسی های سیاسی در افغانستان، حد اقل بر یک موضوع اساسی در اندیشه های سیاسی میوندوال انگشت گذاشته اند. اما با استنعار از اینکه یک بحث اساسی پیرامون دوکتورین سیاسی شهید میوندوال از حوصله صحبت کنونی، بیرون خواهد بود لذا خواهیم کوشید بحث خود را در افکار میوندوال در مقایسه با سردار داؤد، در سطح مثال ها و توضیحاتی به اختصار در آوریم.

اگر محترم داکتر کاظم این بحث را در وجوه متضاد میوندوال و سردار داؤد، انجام می داد بسیار قریب به یقین بود، تا کوششی در کشف وجوه مشترک پرنسیب های سیاسی آنان. ما به درستی ندانستیم که انگیزه چنین طرحی در نزد محترم کاظم چه بوده است، زیرا با نگرش به چنین موضوعی، ذهن به اولین مسئله ای که اتفاق می کند آنست که هدف تیرنه و ارتقای موقف سردار داؤد است تا هم سطح میوندوال آراسته شود. و این کار اگر جفائی در حق میوندوال نباشد، به یقین بی انصافی هست، و الا ما سردار داؤد را حایز کدام پرنسیپ متبازل اجتماعی نمی یابیم تا آنرا با اصول سیاسی میوندوال مقایسه کنیم. لذا برای ما راهی جز آن نمی ماند که سوابق کردار و گفتار، و شمه ای از افکار هر دو را باز گوئیم

میوندوال فرزند یک مولوی مستمند است که دوران حیانتش را تا ختم تحصیل و مدت ها بعد از آن در فقر مسلط بر اکثریت ملت افغانستان، سپری کرده است و این تجربه ای بوده که افکار و شخصیت میوندوال را شکل داده است و پیوند وی به این پایگاه اجتماعی اش باعث شد که برخلاف کلیه قدرت پرستان که با کسب حاکمیت به همه وعده های فریبنده پشت پا می زنند، وقتی بر سمند قدرت سوار شدند، شلاق استبداد شان، چپ و راست بر سر مردم فرود می آید، میوندوال بعد از رسیدن به قدرت، تعهد سیاسی و عقیدتی ای را بر مبنای یک جنبش دیموکرات و مترقی به مردم افغانستان می سپارد و بر تعهد و اصولش تا پای مرگ استوار می ماند.

سردار داؤد فرزند یک اریستوکرات است که یک روز رنج و زحمت کار برای معاش را نکشیده و مشاغل تفویضی بلند بالای فامیلی به وی، جز خوف از او و استبداد بر مردم به بار نیآورده است. او با آنکه ده سال قدرتمند و یکه تاز حاکمیت سیاسی در کشور بود، نه تنها هیچ طرحی برای رشد و تکامل اساسی اجتماعی و تأمین دیموکراسی در کشور نداشت بلکه یگانه اصلی

د پائو شمیره: له ۱ تره

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکنې دليکنيزې ښې پاڼوالې دليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولې

که او بدان شناخته می‌شد، تقلید شیوه‌های استبدادی عثم سردار محمد هاشم خان بود که ما همه نیتش را از داستان فیل مرغ هایش در حق ملت افغانستان به خوبی می‌دانیم.

میوندوال در اولین روز کسب قدرت سیاسی، در فاتحه شهیدان دست حکفرمایان افغانستان در سوم عقرب شرکت کرد و خود را در مرگ فرزندان ملت سوگوار شناخت، و گفت که قبل از حضور در این محفل سوگواری، همه زندانی‌های سیاسی‌ها شده‌اند.

سردار محمد داود نه تنها در این سوگ کشتگان دست دیموکراسی قلابی (اصطلاح سردار داود بعد از کودتای سرطان) شرکت نکرد، بلکه در دوران صدارتش، زندان هایش از آزاده مردان پاکباز ترقی، مبارز مردان دیموکرات، مشروطه خواهان با ایمان و جمهوری خواهان سرفراز، مملو بود و بعد از کودتایش چنان خون‌های ناحقی را از فرزندان این ملت ریخت که اکنون هیچ‌آبی قادر به زدودن آن لکه‌های خون از دامنش نیست.

میوندوال آن چنانکه ادعای دیموکراسی و تفویض حاکمیت به مردم را داشت، خود نیز با آن پیراسته بود، چنانچه او به ابتکار خود، برای استیضاح از خودش روزهای معین را به پارلمان می‌رفت تا مرجع تمثیل ملت را تربیه دیموکراسی دهد و آنها را به حقوق و جایب سیاسی و ملی شان مستحضر گرداند.

سردار محمد داود هر سؤال ملی را از خودش، دون شان خویش می‌پنداشت و سؤال کننده را دشمن محاسبه می‌کرد و با یافتن اولین امکان یا نانش و یا جانش را می‌گرفت. او هیچ مرجع تمثیل ملی را نمی‌شناخت و به هیچ حقوق سیاسی و آزادی‌های دیموکراتیک معتقد نبود.

میوندوال تجمع ملت را به دور سازمان‌های سیاسی ملی و مترقی یک امر حتمی و اساسی برای قوام دیموکراسی و رشد شعور سیاسی و بالاخره حاکمیت ملی می‌شناخت. چنانچه حتی در طی یکی از سخنرانی‌هایش در محضر عام، با تضرع از پادشاه افغانستان که قانون احزاب در جیبش و دیموکراسی بر زبانش بود، خواست تا آنرا توشیح کند، که رژیم به آن وقعی نگذاشت.

سردار محمد داود اولاً هیچ آرزوی وجود احزاب سیاسی را در کشور نداشت و اگر بعدها با اکراه به آن نگرست، آنهم صرف هدفش، یک حزب یک‌تاز و منقبت‌سرا، برای خودش بود و بس.

میوندوال درب صدارتش را چه بروی داد خواهان و چه بروی اعتراض‌کنندگان در تظاهرات باز گذاشته بود و خود به همه جواب می‌گفت.

صدارت سردار محمد داود، دژی بود که قلب ملت را می‌لرزاند، نه داد خواهی به آن جرئت داد خواهی داشت و نه معترضی حق اعتراض، و هرکه در ظل سردار محمد داود می‌ایستاد، چون خود او بر مردم تبختر می‌فروخت و غیر قابل بازخواست می‌گردید.

اما قبل از آنکه به بیانات متشابه شهید میوندوال و سردار محمد داود بپردازیم، دو نکته‌ای را که محترم داکتر کاظم در تسجیل مشی سردار محمد داود مبتنی بر علایق وی برای تحول اجتماعی و بالاخره سوسیالیزم تذکار داده‌اند، مورد بحث قرار می‌دهیم. چنانچه تذکر می‌دهند که:

■ در دوره تقریباً ده ساله سردار محمد داود، طرح و تطبیق پلان‌های پنج‌ساله، نهضت زنان، انکشاف تعلیم و تربیه و ذهنیت‌سازی نسل جوان در امور ملی همه‌بیانگر راه و روش وی به سمت تحول عدالت اجتماعی، بر طبق مفکوره جدید سوسیالیزم بوده است.

در زمینه پلان‌گذاری اقتصادی ما متیقن هستیم که جناب داکتر کاظم متخصص امور اقتصادی و مطلع‌تر از ما است و درست است که پلان‌های پنج‌ساله اولین بار در زمان ستالین در اتحاد شوروی سوسیالیستی وقت مطرح و تطبیق گردید. اما باید گفت که طرح عنوان سوسیالیزم برای اتحاد شوروی به معنی یک مرحله گذار به کامیونیزم بود و طرح پلان‌های پنج‌ساله اقتصادی یک اصل در پرنسیپ‌های کامیونیستی نیست بلکه این شیوه‌ایست که توسط رهبری شوروی برای تنظیم رشد اقتصادی و اجتماعی در یک مقطع زمانی معین استخدام شده بود، که به هیچ‌وجه نمی‌تواند یک عملیه صرفاً سوسیالیستی باشد، به همان سان که طرح تأمینات اجتماعی در جوامع سرمایه‌داری یک عملیه کاپیتالیستی نیست، زیرا سرمایه‌داری، جز مفاد، هیچ پرنسیپی را برای بهبود اجتماعی نمی‌شناسد.

طرح پلان‌های پنج‌ساله بخاطر رشد اجتماعی و اقتصادی، یک ابتکار عمل خوب بود که توانست مرغوبیتی را در اکثر کشور های جهان سوم وقت، برانگیزد، مگر هیچگاه یک عمل سوسیالیستی تلقی نمی‌شد، حتی امروز که افغانستان به طرح یک پلان انکشاف ملی اشد ضرورت دارد، متأسفانه این مغالطه، گریز گاهی شده است برای کارفرمایان تصدی‌های اقتصادی در کشور که کفایت پلان‌سازی و نیت زحمت و پشت کار اجتماعی و اقتصادی را ندارند، لذا طرح پلان‌گذاری را در زیر این عنوان که یک عملیه به اصطلاح سوسیالیستی است، و آنها منادیان اقتصاد بازار آزاد اند، تردید می‌کنند.

د پانو شمیره: له ۲ تره

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

هدف ما تردید پلان گذاری های اجتماعی و اقتصادی نیست، زیرا ما معتقد هستیم که هیچگاه رشد و تکامل اقتصادی و اجتماعی بدون یک طرح و نقشه سنجیده شده امکان پذیر، نخواهد بود، حتی جوامع سرمایه داری با آنکه از پلان گذاری های اقتصاد کلان نام نمی برند اما همه بنگاه های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آن، حایز طرح ها و نقشه ها برای آینده های طویل المدت هستند که ما نتایج آنرا در سطح جهانی می بینیم. اما آنچه ما را در مثنی سیاسی سردار محمد داؤد به شک می اندازد آنست که، پلان های پنج ساله ای که باید بر مبنای اطلاعات علمی سیستماتیک بنا می گردید و کلیه امکانات و منابع ملی و احصائیه های دقیق از وضعیت دیموگرافیک در کشور موجود می بود و تحلیل مشخصی از اوضاع اجتماعی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه صورت گرفته می بود و مبرم ترین نیاز های ملی باید تشخیص می گردید تا بالاخره به پی ریزی یک طرح علمی بخاطر اعتلا و انکشاف سراسری جامعه افغانستان می انجامید، در حالیکه ما شاهد هستیم که صرف نظر از همه اجزای اساسی یک پلان گذاری اصولی، حتی مادر افغانستان یک احصائیه نفوس که اولی ترین قدم برای یک طرح اقتصادی و اجتماعی است نداشتیم و اینکه چگونه برای یک جامعه ناشناخته، پلانی طرح شده بود، کاملاً تعجب آور است، جز آنکه این اندیشه را القا کند که طرح پلان پنج ساله سردار محمد داؤد، یک تقلید از رهبران شوروی بود که به احتمال قوی توسط رهبران شوروی بر اساس انظار آنها دیکته شده بود. چه اگر تقلیدی دستوری نبود، تعیین موعد یک پلان صرف پنج ساله با شرایط و متفاوت اقتصادی و اجتماعی افغانستان و شوروی کاملاً فاقد یک سنجش اصولی جلوه گر می شود.

در زمینه نهضت زنان در دوره صدارت سردار محمد داؤد، باید متذکر شد که زنان افغانستان به مثابه نیمه ای از ملت افغانستان، مستحق برخورداری از کلیه حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی که مردان بر اساس یک قانون دیموکراتیک، عادلانه و اسلامی برخوردارند می باشند. این حق خدا داد، قانونی، بشری و مدنی آنان است. اینکه سردار محمد داؤد به این حق تا حدی تمکین می کرد، قابل یاد آوری است. اما سؤال اساسی آنست که آیا می شود یک تحول فرهنگی را دستور داد، و یا با فرمان، باور های طولانی و خرافه یک جامعه را برای همیشه فرو غلتاند. اگر چنین تحول فرهنگی به صورت مجرد و به دور از تحول ساختار زیر بنایی اجتماعی و اقتصادی، امکان پذیر و موفق می بود، دیگر چرا ما اکنون در ارتباط با اهمیت نقش زنان، در همان جایی هستیم که زنان افغان با سقوط نهضت امانی در رژیم جیبی الله کلکانی قرار داشتند. و یا اگر تحمیل نهضت زنان ولو به هر شیوه ای، یک حرکت سوسیالیستی باشد، که نیست، پس میترک آن باید شاه امان الله را دانست نه سردار محمد داؤد را. در حالیکه هر دو اقدام چه در زمان شاه امان الله و چه در زمان سردار محمد داؤد، عملیه ای بود فردی که منبهات حاکمیت برای نمایش یک تحول آنرا دامن می زد و از عدم آگاهی بر ریشه تحول اجتماعی و عدم شناخت مناسبات اقتصادی و فرهنگ عقب نگه داشته شده مسلط بر جامعه، آب می خورد. چنانچه ما امروز هیچ کشوری را در دنیا نمی یابیم، که بعد از اعاده حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به زنان، دوباره به سلب عملی همه آن حقوق پرداخته باشند. مگر زنان افغانستان بعد از هر وعده نیم بند و بدون ضمانت اقتدار گمراه در افغانستان، باز دوباره مورد خشم ارتجاع مسلط و انتقام کتله های کم خرد قرار می گیرند. با آنکه قوانین تقلیدی ای هم اکنون در کشور موجود است، و خانم هایی را در پارلمان راه داده اند اما در عمل، این قوانین کاملاً فاقد ضمانت اجرای واقعی هستند، که هر تغییر حاکمیت سرسام در کشور، می تواند زنان را دوباره در پرتگاه تاریخی ایشان، پرتاب کند، که رژیم طالبان مثال روشن آن بود.

ما گفتیم که هدف جواب گوئی نداریم بلکه صرف می خواهیم زمینه یک بحث اصولی را بر تحولات اجتماعی در افغانستان باز کنیم و دلیل امتنان ما از محترم داکتر کاظم هم به همین دلیل بود که چنین زمینه ایرا مساعد گردانید. لذا به تداوم بحث نهضت زنان در افغانستان باید گفت که، تحولات اجتماعی و نهضت های فرهنگی و اعتلای معنوی در جوامع انسانی متقاضی تحولات عمیق سیاسی و اقتصادی است. به عبارتی دیگر بدون تغییر مناسبات عینی اقتصادی و شیوه های حاکمیت سیاسی هیچ تغییر و تحول ذهنی استمرار یافته نمی تواند و اگر این تحول ذهنی دیکته هم شود، بعد از کوچکترین تحول در رو بنای سیاسی، سمت دهی های دستوری فرهنگی دوباره به مجرای اصلی خود بر مبنای مناسبات عینی مسلط کهن بر می گردد. هدف ما از تذکار مختصر بالا آن است که هر گاه در کشوری چون افغانستان که مناسبات عینی اقتصادی آن بر تهداب مناسبات فیودالی و ماقبل فیودالی استوار بود و حاکمیت (سلطنت و اشرافیت) در آن، ممثل و محافظ سیاسی این مناسبات بود و قابلیت تولید صنعتی در کشور مفقود و ارتباطات جهانی ملت افغانستان با فرامرز ها، صرفاً ماهیت یک مستحک مواد صنعتی وارداتی را داشت. رژیم سیاسی، بر قدرت های بیرونی بیشتر از ملت خود متکی بود. چنین رژیمی که بر اساس ماهیت خود حافظ منافع مالکان ارضی و دست نگر حمایت بیرونی بود، یک مناسبات مسلط فیودالی و مستعمره را در جامعه خویش ترسیم می کرد، که کلیه ارزشها، سنن و فرهنگ جامعه افغانستان در تحت این مناسبات حاکم اقتصادی و سیاسی شکل می گرفت. لذا چنین رژیم هائی صرفاً حافظ سکوت و سکون اجتماعی و حامی ستاتسکوی سیاسی و همدست عقب گرانی اند، که هیچ آرزومندی ای برای رشد واقعی اقتصاد ملی ندارند، با هر تحرک و تحول سیاسی واقعی و دیموکراتیک در تضاد می باشند، انکشاف تعلیم و تربیه را وسیله بیداری جامعه و تضعیف مقام و صولت خویش تلقی می کنند، در نتیجه، چنین ملتی در زیر پنجه های چنین حاکمیت، از انکشاف ذهنی و تکامل معنوی و رشد فرهنگی و بالاخره از تفکر باز می ماند، که عوام آن در خمود و خلسه اجتماعی و سیاسی فرو می رود، که هر اقدام نمایشی تحول طلبانه را، نه حفاظت و نه حمایت می کند، نه از آن نهضت خوشنود می گردد، و نه در فقدان آن متأثر می شود. نه به خاطر اینکه او خواهان بهبودی و بهروزی خویش نیست، بلکه بدان دلیل که با آن بیگانه است و نمی تواند مفیدیت آنرا از لابلای ناگواری و بی چارگی های خود بیرون بکشد. برای او حاکمیت سیاسی مظهر انقیاد و

د پانو شمیره: له ۳ تره

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

استبداد است که در مناسبات استثماری مسلط بر حیاتش تجلی میکند. او بر هر چه از بالا آمده باشد بی اعتنا و بی اعتبار است، که نمی گذارد دستگیر حاکمیت، باورها و سنن قبول شده او را بی جا کند، که در این کارزار آگاهان یک جامعه که بر ماهیت رژیم ها مطلع هستند و نیات اصلی آنها می دانند براین بی اعتنائی ملی و تشدید بی اعتمادی بر فرمان رویان می افزایند و این است که در افغانستان هر چه از بالا دیکته می شود، بنابر ماهیت اقتدار، مردم آنها یک توطئه بر ضد حیات و ارزش های خود تلقی می کنند، که عملاً نیز چنین بوده است، که اهدای دیموکراسی های فرمایشی و دفع الوقت اقتدار افغانستان و باز ستاندن های خونبار ستمکار آن توسط فرمان فرمایان مکار، مثال روشن آن است. حتی شهید میوندوال با طرح یک سازمان سیاسی مردمی از موضع اقتدار، نیز مرتکب یک مغالطه سیاسی گشت، بدین معنی به حسن نیت زمامداران، بیش بها داد، و به بی اعتنائی و بی ارتباطی عوام به حاکمیت و بی اعتباری و بی اعتمادی خواص آگاه به اقتدار سیاسی کم بها داد، و سازمان سیاسی اش را از موضع قدرت اعلان کرد که در نتیجه همه صفوف آن در آغاز از یک قشر بیوروکرات فرصت گرا مملو گشت، مگر عوام آنها در نیافتند و افشار مطلع با تجارب تاریخی اینکه از خلاف وعدگی های سیاسی مقتدرین در کشور داشتند، در ابتداء به آن نپیوستند.

در مورد مشابهت ها در شیوه ابراز سوسیالیزم میوندوال و سردار محمد داؤد باید خاطر نشان کرد که محترم داکتر کاظم واقعا آنها درست حلاجی کرده اند که بین بیانیه میوندوال در سنبله ۱۳۴۵ با بیانیه سردار محمد داؤد در دلو ۱۳۵۵، تقریباً ۹۰ فی صد مشابهت ها وجود دارد، اما باید گفت که طرح میوندوال ده سال قبل از سردار محمد داؤد مطرح شده بود، با آنکه سردار محمد داؤد ده سال قبل از میوندوال در عین موقف سیاسی و با صلاحیت های به مراتب بیشتری قرار داشت، اما چنین نیت دیموکراتیک به خاطر یک نهضت سیاسی و اجتماعی از او دیده نشد و باز زمانیکه ده سال بعد از میوندوال قدرت سیاسی را در افغانستان با کودتایی کاملاً در قبضه گرفت، باز هم در ابتداء واجد هیچ طرح سیاسی و اجتماعی مردم خواهانه و دیموکراتیک نبود، تا آنکه حکم اعدام میوندوال را برخلاف کلیه موازین حقوقی و بشری و شرعی امضاء کرد، بعد از آن به ارائه طرحی که ۹۰ فی صد با دوکتورین سیاسی میوندوال، شبیه بود، پرداخت، که بررسی بسیار سطحی این مسئله به سادگی می رساند که هدف و انگیزه و منبع این بیانیه سردار محمد داؤد از کجا ریشه گرفته بود.

اینکه امروز دستگیر پنجشیری، کردید و امتیاز بیانیه سردار محمد داؤد را به جریان دموکراتیک خلق می سپارد، باید گفت که با تأسف که این صحبت مجال تحلیل آنها ندارد، لذا اگر صرف به وجیزه در شناخت جریان دموکراتیک خلق اکتفا کنیم، به صراحت گفته می توانیم که این جریان با وجود ادعاهای بلند بالای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، در عمل و با توجه به موضع گیری های غیر ملی، تخریب ارزشها و مقدسات و بی اعتنائی به حیثیت انسانی ملت افغانستان و الغای آزادی های مشروع و دموکراتیک، و عدم پایبندی به هر اصول و پرنسیپ سیاسی و اجتماعی، مبین صریح آن است که، این جریان دستوری فرامرزی، جز یک طفیلی اقتدار و امپریالیسم چیز دیگری نبوده است.

چنانچه اینها نخست در توامیت با ارسوکرسی و اشرافیت سردار محمد داؤد زاده شدند، از درخت سوسیال امپریالیسم شوروی تغذیه کردند و کشور و مردم خویش را به پیش باز استعمار سرخ قربانی کردند و سرفراز هستند، بالاخره ریش گذاشتند و در حمایت و موهبت توکرسی وابسته بیرونی طالبان زیستند، و اکنون صغیران شان ترجمانان اردوی امپریالیسم فراملیتی نوین هستند، و کبیران شان، کارمندان بلند پایه کاپیتالیسم کرزی. حال مردم افغانستان قضاوت کنند که اینها کی و چی هستند.

در اخیر از آنجائیکه، فرصت بحث قلیل است، ناگزیریم که از شاخی به شاخی بپریم، که یک تذکار مختصر دیگر را نیز حتمی می پنداریم و آن اینست که در سال های اخیر که بحث های ریشه ای و مطول در تحت تاثیر شیوه های شناخته و وسایل ارتباطات جمعی کنونی کاملاً تحت شعاع قرار گرفته است، باید مسائل را به اختصار و بی مهابا گفت، که به تاسی از آن می خواهیم یک موضوع را در ارتباط با اندیشه دیموکراسی مترقی با شتاب توضیح کنیم، و چنین است که دوستان و آگاهان مسائل افغانستان برای آنکه بتوانند طرح مسائل را در ذهنیت مردم ملموس گردانند می کوشند پرنسیپ ها و طرح ها و دوکتورین سیاسی و اجتماعی مختلف را فورمول بندی کنند تا قابل فهم تر و سهل الهضم تر گردد، که در این راستا دوستان محترمی، عین شیوه را بر اندیشه های جنبش دیموکراسی مترقی پیاده کرده اند که بعضاً آنها ناسیونال سوسیالیزم، بعضاً آنها سوسیال دیموکراسی و امثالهم تعبیر می کنند که ما حسن نیت شان را در طرح چنین مسائل از صمیم قلب استقبال می کنیم. مگر آنچه را قابل تذکر می دانیم آنست که اصطلاحات سوسیال دیموکراسی و یا ناسیونال سوسیالیزم و یا حتی خود اصطلاح سوسیالیزم، حاوی یک مفهوم باز سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است که تعبیر آن از یک مکتب سیاسی، تا مکتب سیاسی دیگر، از یک سازمان سیاسی در یک کشور، تا کشور دیگر و از یک جامعه بر مبنای سطح انکشاف اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آنها، تا جامعه دیگر، و حتی از یک زمان تا زمان دیگر متفاوت است. لذا چنین جمع بندی نه تنها به شناخت یک اصول سیاسی کمک نمی کند، بر خلاف بر ابهام آن می افزاید. بخصوص که در طرح اصول سیاسی اندیشه دیموکراسی مترقی، هیچ تذکاری از سوسیال دیموکراسی نشده بلکه، همیشه بر یک طرح بسیار ناب و مبتکرانه در تحت عنوان «دیموکراسی مترقی» پا فشرده شده است، که دیروز این بحث، واجد، اتکا بر اصول دین، مشروطیت، ملیت، دیموکراسی و سوسیالیزم بود. مگر واز آنجائیکه یک اندیشه مترقی نمیتواند در مسیر تحولات اجتماعی و تاریخی، منجمد و متحجر باقی بماند، لذا امروز با تکامل دیموکراسی مترقی در روند تحولات اجتماعی و ضرورت های نوین، اندیشه دیموکراسی مترقی واجد اصول و ارزش های بالنسبه متکامل تر، در

د پانوی شمیره: له ۴ تره

افغان جرمن آنالین په درننیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

تحت شاخص های دین، آزادی، دیموکراسی سیاسی، دیموکراسی اقتصادی و دیموکراسی اجتماعی است که نه تنها اصول اولین این جنبش را تردید نمی کند بلکه با تأکید بر آن، آنرا تکامل می بخشد. لذا هرگونه توجیح و نام گذاری بر آن، غیر از اصطلاح «دیموکراسی مترقی»، به هیچ صورت بازگو کننده این مکتب فکری نیست، چه اگر آنرا سوسیال دیموکراسی بنامیم، صرف دو اصول محتوی آنرا که دیموکراسی و سوسیالیزم است احتوا می کند، که ارزش های بنیادی دیگر آن، چون اعتقاد به دین، صیانت از آزادی، انهماک به ملیت، و دیموکراسی اجتماعی در آن ناگفته و مسکوت می ماند و لذا منطقی ترین عنوان برای این اندیشه، همانا «دیموکراسی مترقی» است و پس و اینکه در بحث کنونی تکامل دیموکراسی مترقی در روند تحولات اجتماعی، اصطلاح سوسیالیزم مشخصاً به کار نمی رود، نه بدین لحاظ است که ذهنیت عامه از آن یک برداشت ناخوش آیند دارد و نه به خاطر آنکه امروز سرمایه اندوزی بی بند بار بر جهان می تازد، بلکه یگانه علت آن است که خود اصطلاح سوسیالیزم همچنانیکه در بالا دیدیم، یک ابهام نامحدود مفهوم و محتوی را تداعی می کند. این اصطلاح از جانب آگاهان سیاسی در بستر های اجتماعی و تاریخی متفاوت تعبیر و توجیهاات متفاوت می یابد و از طرف سازمان های سیاسی با هویت های نامتجانس سیاسی و اقتصادی در عرصه متفاوت اجتماعی استخدام گردیده است، که یافتن شاخص اصولی و سینماتیک برای آن دشوار است که چه شیوه کاری ای را به صورت مشخص تأیید و چه را تردید می کند، چه اصولی را به صورت معین پایه می گذارد و چه را تهدید می کند. با کدام ارزش ها موافق است و نسبت به کدام پرنسپ ها بی اعتناست. از کجا آغاز و بکجا می انجامد.

لذا دیموکراسی مترقی این بحث را بر مبنای یک مفهوم مشخص تر که حدود و اهداف آن در جامعه ملموس و دستیاب تر است، و برای آگاهان، اصولی تر تفاهم می یابد، و برای رهروان اعتلای اجتماعی روشن تر می باشد در تحت عنوان «دیموکراسی اقتصادی» می بیند، که در طرح تکامل دیموکراسی مترقی، دیموکراسی اقتصادی، خطوط و اهداف مشخصی را تعیین و برای تعمیم آن، به جلو می رود.

و بالاخره یک تمنا، نه یک شکوه:

هموطنان گرامی ما و شما کاملاً مستشعر هستیم که اوضاع ناگوار مسلط بر جامعه افغانستان، کشور و ملت افغانستان را در لبه یک پرتگاه مهیب قرار داده است، یک دیموکراسی نام نهاد که سر نوشت حاکمیت در کشور را دالر و روبل و کدالر و ریال تعیین می کند و کشور را به صحنه جدال جنگ سرد نوین مبدل کرده است، اقتصاد کشور در زیر عنوان بازار آزاد بی بند و بار، جز یک اقتصاد فاقد تولید ملی و صرفاً وارداتی چیز دیگری نیست، اراضی کشور در زیر کشت مواد مخدر، فاقد توانایی تولید محصولات اولیه حیاتی است. دفاع و امنیت ملی در تحت وابستگی مالی و مادی بیگانگان، بیشتر حامی بیگانگان و علائق سمتی و محلی کار گزاران رژیم هاست تا حافظ و حامی تمامیت ارضی و استقلال ملی و امنیت اجتماعی سراسری افغانستان، و به همین دلیل است که رژیم سیاسی در یک وحدت افتراق انگیز، ماهها است که در تشکیل یک کابینه برای کشور به موافقه نمی رسد، اما کار گزاران بی اتفاق آن در طلب تداوم وجود قوای خارجی در کشور، دست بدست هم وثیقه امضا می کنند.

اوضاع فرهنگی در یک تلاطم سرسام به همه ارزشها و معیارها پشت پا زده است. ملت از بیم تسلط دوباره عناصر مختلف نام نهاد مذهبی، به دامن قدرت مندان جهانی آویخته اند و با تضرع خواهان دوام حضور آنها در سر زمین خویشتن هستند، اما آن قدرت مندان جهان، برای تداوم حاکمانه جهانی اش، خود به ریش این گروه ها آویخته اند و شب و روز با این گروه سخت گیر و حامیان بیرون مرزی آن در توافق و زد و بند هستند.

قدرت قضاوت ملی و شهامت انسانی و خلوص ایمانی روز بروز در برابر موج ثروت اندوزی فاسد فرو می پاشد. و اگر به تذکار همین قطره ای از دریا اکتفا کنیم، می خواهیم بگوئیم که، عناصر دراک و آگاه افغانستان، مردان و زنان خردمند و دردمند و مردمان با شهامت افغانستان در هر کجایی که هستند، اگر درک کرده اند که اوضاع مسلط بر مردم و کشور شان ناگوار است، و این اوضاع باید تغییر کند، بهتر است هم چنانیکه قلم برداشته اند و حدیث نا ملایقات ملی خویش را بیان می کنند به همین سان قدم پیش گذارند دست بدست هم دهند و علائق انفرادی و جلوه گاه های سیاسی خود را دوباره بسنجند و افق های دید خود را بر اهداف انسانی و اصول و افکار سازنده و مؤثر متمرکز سازند، یا حلقه های اصولی و امتحان داده را یاری کنند و یا آنکه خود به تنظیم اجتماعات بیدار پردازند و آرزو های مشترک خود را با مؤثریت بیشتر به خدمت بگیرند و بالاخره با توانایی های مادی و معنوی وسیع تر خود، کارساز آبادی و آزادی و اعتلای انسانی گردند.

پایان

د پانوی شمیره: له ۵ تر ۵

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی